

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحقيق اللغات

اسم به معرفت

سعيد اللغات

من تالیف جناب مولانا شیخ محمد سعید صاحب مدرس مزار پور

در مطبع اگرہ اخبار باہتمام خواجہ صدیق حسین شاہ

ALL RIGHT RESERVED

بسم الله الرحمن الرحيم

آتون زینکه دختران را تعلیم خواندن دهد و آتو بغیر نون خطاست از رشیدی
آخشیگ بیایه محمول و کاف فارسی بمعنی ضد و مخالف است و بحسب آراء

با اعتبار ضدیت بمعنی یکے از عناصر اربعه که خاک و باد و آب و آتش است
از جهات لگیری و مدار و رشیدی در همان دو در سرج لغات نوشته که
آخشیگ اصل است آخشیج مبدل آنست نه معبر آن -

بالف ممدوده و فتح خاخر مجر که بو سے ضممه دارد و او معدوله و سکون
نون بمعنی او سناد و معلوم و لضم خاخر نیز آمده و کسانیکه بالف غیر ممدوده و
سکون خاخر فتح و او خوانند غلط است -

و تسمیه آنکه از ادیم الارض یعنی از روسے زمین سے از خاک وی
زمین مخلوق شده بود و بعضے گویند که او گندم کون بود درین صورت
از ادمت ما خود است و ادمت لضم بمعنی گندم است و ادم بمعنی شتر سپید
و آهوسے سپید که بر شپش خطهای سیاه باشند نیز آمده از لطائف و
شرح نصاب پهلوی از تفسیر جلالین و بعض محققین نوشته اند که
لفظ ادم را که هم البوا بشر است از ادیم یا از ادمت مشتق گفتن صحیح
نباشد چیرا که لفظ ادم عجمی است و ادیم و ادمت عربی است پس اشتقاق

آخوند

آدم

لفظ معجز از عربی معجز می شود سعدی فرماید **ه**

بلند آسمان پیش قدرت نخل ، تو نخسلوق آدم هنوز آب و گل

بفتح زار معجزه لضم آن غلط است چرا که مخفف از آیدن است از کشف

صرد و لضم زار معجزه کنایه از قوت قلیل چه در اصل آب زرقه بود باضافت

بیانی زرقه لضم و تشدید قاف در عربی معنی دانه و آب است که طائر از گلو

بر آورده در دهن بچه اندازد و دوانیکه شیر مادر در دهان طفل ریزند

پس بحسب تخفیف یا حذف کردن چنانچه در آخر که در اصل آنجور بود

وقاف را مخفف کرده اند و گاهی شباع ضمه را و او نیز پیدا

کنند و مجازاً بلحاظ علاقه تشابهت قلت بر غذاست قلیل اطلاق

باشد و بنال معجزه و لفظ اولی را لفتح آن خواندن خطاست غیاث

نعمت خان عالی گوید **ه** آبی شان گشته ز باران و سیل

راه بر آرزو قه اهل عبور ، و در مهر نسخ بنال معجزه نوشته از غلطی

کاتبان است -

خدا بره بدون مد خطاست از کشف و چنانچه سعدی فرماید **ه**

شبنم که فرمان و ہے و اگر قباداشته هر دور و آستر -

خانه که مرغان سازند براسے ماندن و همین شهر است و بمعنی خانه

عسکرت نیز آمده سلیم گوید **ه** در میان جنون چون آشنایان عسکرت

آوردن
از زرقه و ازرقه

آستر

آشنایان

آفتاب

تازها سے دامتم پیداز نوک خارها -
 معروف و بمعنی روشنی آفتاب نیز آمده و بمعنی شراب و بمعنی حلقه
 که از تار سازند از کشف و غیره و در سراج اللغات نوشته که آفتاب
 بمعنی قرص خورشید است و بمعنی روشنی خورشید مجاز است بخلاف
 آفتاب که بمعنی روشنی ماه است و بمعنی قرص ماه مجاز است و قیاس
 با آفتاب بر آفتاب خطاست -

آقا

معنی خداوند از مدار و صاحب بچار عجم نوشته که این لفظ را چون
 بر عجم شخص مقدم کنند برای تعظیم باشد و اگر از عجم موخر آید بختیر
 باشد و این لفظ ترکیب است -

آمدن آمده هر دو بفتح بیسم است و کساینکه آمدن را بر وزن ساختن خوانند خطاست
 جهاگیری و برهان حافظ فرماید **ایک** یا سلسله زلف دراز آمده
 فرصت باد که بیگانه نواز آمده -

ابابیل

معنی گروه های مرغان جمع ابابله که کبکسر اول و تشدید موحده بمعنی گروه
 مرغان است و بمعنی طائر معروف که در سقف عمارات نیخته از مرغان
 آشیانه سازد و خطاست آنرا بعرابی خطاف بضم و تشدید گویند جمع آن
 خطاطیست بفارسی پرستو گویند و بهندی نام آن سمیع تر سیده
 از کشف و آداب فضلا در تشدید و صاحب غیبات گوید که چون

طائر مذکور کرده کرده شده اکثر پرواز می نمایند که باین مناسبت طائر مذکور را ابابیل میگفته باشند شاید که درست باشد.

نفتج اول و کسبرجم و تشدید نون جمع جتنی غلطی است چرا که این جمع هسین است و جمع جنی جنبه است بلکه نون مشدد مزیل الا غلاطو منتخب.

اجنه

نفتج اول و کسبرجم فارسی برادر کلان این لفظ ترکیب است از لطائف و آنچه در بعض نسخ باین معنی انجی بخار بجز نوشته اند از غلطی کاتبان است - غیث -

اچی

بالکسر حمایه انگیزی ظاهر ایاتی تحتانی در آخر زاید است از عالم سلامتی و فضولی چرا که قتیال خود مصدر است حاجت بیای مصدری ندارد و این نوعی از تفریس است - غیث -

اختیالی

بفتح تین منصب داری باشد از انواع منصب داران و این از عهد اکبر پادشاه است از چراغ هدایت و در بجزار عجم نوشته که جماعه بیابان تنها منصب ذات دارند و سوار و پیاده متعین سرکار با خود ندارند تم کلامه و گویند که احدی از لشکر پادشاه برای اجرای حکم برابر تسلط می شود و بعض مردم که احدی به سکون جا گویند بیخوب نیست محسن تا بیشتر گویند **س** سرور راه سخن باقدغن از نابلیت

احدی

الف شمع به پیش قدش خوش احدیت -

انخوان

بالکسر یعنی برادران این جمع را نخست که در صهل ان خوب بود و در یک
در واحد کجبت تخفیف حذف شده بود در حالت جمع عم و در دین
بروزن فعلان بالکسر است چنانکه غزلان و صروان و بنجان
جمع غزال و صر و زجاج پس کسانی که انخوان را با الفتح خوانند
خطاست از غیاث -

ادبا

بضم اول و فتح دال و بای موخده یعنی ادب دهندگان و این
جمع ادیب است کسانی که سکون دال خوانند خطاست از غیاث
لفح اول و سکون دال و کسر عین و فتح تحتانی جمع دعاست
و یار تحتانی را مشدد خواندن خطاست از غیاث اللغات -

ادجیه

بالفتح و جیم موقوف بر وزن نقش بند یعنی صاحب قیمت و مجازاً یعنی
صاحب مرتبه و گرامی قدر و عزیز و بضم جیم خواندن خطاست از
برهان و مدار و موند و کشف و جهانگیری سروری -

ارجمند

لفح اول و سکون راء جمله و فتح فوقانی و جیم و کاف هر دو عربی
یعنی برق از جهانگیری و برهان و صاحب رشیدی بالکسر نوشته -

اربعک

بالکسر لفظ عربی است یعنی فرو گذاشتن و فرستادن و فارسیان
بر تحفه و سوغات استعمال کنند از مصطلحات -

ارسال

ارابه

بالفتح و موحده بر وزن قرابه یعنی گردون که از چوب سازند و بران
 بارکشند از بران و صاحب بخار عجم نوشته که ارا بالف و بای موحده
 و عرابه بعین همسده و بای موحده هر دو غلط است آنچه به تحقیق پیوسته
 صحیح عراوه بعین مملو دال مملو است صاحب غیاث گوید که چون در
 بران و همانگیری غروه لفتح غین معجمه و ال همسده یعنی گردون چوبی
 نوشته است باین دلیل غسراوه صحیح باشد لفتح غین معجمه مزید
 علیله غروه مذکور و همچنین زیادت الف در فارسی بسیار آمده و بقول
 بران که اهل لسان است دریافت می شود که ارا به یعنی گردون لفظ
 علیله است -

اراضی

جمع ارض چنانکه هالی جمع اهل و لبالی جمع لیل زیرا که جمع فعل بر وزن
 فعالی نیز می آید استفاد از فصول اکبری و شایسته و از صراح هم
 همین ثابت مگر بعضی اهل لغت مثل ابن حاج و غیره انکار دارند و در
 قاموس نوشته که اراضی جمع ارض است لیکن غیر قیاس -

ارنی

لفتح اول و کسر رای همسده و کسر نون معنی بنام او این نشان است
 بقصه حضرت موسی علیه السلام قال رب ارنی انظر الیک گفت
 موسی علیه السلام اے پروردگارا من بنام او دیدار خود تا به بنیم سوی تو
 قال لمن ارنی فرمود حق تعالی که هرگز دیدن نتوانی مرا و کلمه ارنی

مرکب است از لفظ اردونون و قایه و یای تنکلم دارد اصل ارنی بود در
 وزن اکرم امر از باب فعال حرکت همزه نقل کرده با قبیل داوند و همزه
 را از جهت التقای ساکنین و بار از جهت وقف که در آخر امر می باشد
 حذف کرد تا باقی ماند چون نون و قایه و یای تنکلم با و مقرون گشت
 ارنی شد و لفظ ارنی در فارسی بسکون رای نمله نیز آمده چنانچه در
 مخزن اسرار مولوی نظامی گفته است موسی ازین جا تمهی دید
 دست همیشه بکه پایه ارنی شکست به سالکای یزدی گوید
 مرغ ارنی گوز شوق لب ترانی می پرد پیش موسی خار خار وادی همین گلست
 با لفتح بمعنی مار بزرگ جثه و این جمع اژدر نیست بلکه اژدر با لفظ مفرد
 از بریان در شهیدی سعدی فرماید **ع** هر کس که بیه چل نخواهد مرد
 نغمه در دهان اژدر را -

اژدرها

از دیادو بکسر اول و سوم زیاده شدن از منتخب درین لفظ اول بدل از
 تاس فوقانی است -

ازرق بفتح اول و سکون زار مجر که مقدم است براسه ممله یعنی نیلگون و
 کبود و بمعنی آب صاف و سبکی سیاهی چشم او مانع کبودی یا سبزی
 یا زردی باشد از صرح و منتخب شرح نصاب در رای ممله قبل از زار
 مجر و نشتن خطاست شاعر مشهور چشم ازرق موسی میگون زنگار

انجمن کس با کسی نیکی نکرد.

از دو جام
بکسر اول و سکون ز اسے معجزه و کسر دال معمله و حاسے حطی بمعنی انبوه
کردن و انبوه از منتخب از صراح بز اسے فارسی و ہامی ہوز غلط
پناک شہت گرفتہ و این ما خود از زحم است کہ بمعنی انبوه باشد چون
در باب فتعال بردن نامی فتعال بدل شد چرا کہ فاکلمہ ز امر معجزه واقع
شده است۔

بالکسر برینہ شدن و بالفتح وقتما از کسر و منتخب۔

از زمان
از لی
بفتخین بست نہ بفتح اول و سکون ثانی منسوب بازل و همچنین ابوی
بیر بفتخین بست از کشف۔

شہ عفار
خطا از کسے معاف کنانیدن و مجازاً بخل ادب عمدہ و خدمت را
گذراشتن آنچه گویند کہ فلان از کار خود استعفا داد غلط است
صحیح چنین باشد کہ از کار خود استعفا کرد لیکن اگر آن کا غدر مجازاً
استعفا گویند کہ در آن کلمات شہ عفار قوم ہستند و ادن ہم درست باشد
بضم بمعنی ضیع و طرز و گونه در روش از منتخب و بر بان و صرح و
کشف و بالفتح خطاست اسالیب جمع اسلوب۔

اسلوب
اسلام
بکسر ز باب فتعال بودن سنگ را بدست یا بلب از منتخب و
صرح و این کنایہ است از بوسیدن و ثلاثی مجرد ان سلم است کہ

بفتح تین باشد یعنی گردن نهادن ظاهر چون بودن سنگ
بدست یا بلب از لوازم گردن نهادن است بمعنی مزید مجاز است از
معنی مجرد و کسانیکه استیلام بر یادت یا سے تختانی خوانند غلط
از کنسز۔

بضم یعنی پیشو ادوات از منتخب و بحر الجواهر و کنسز و صراح و لفتح۔
لفح اول و کسر و اوج سوال است و لفتح و او خطاست از غیثات۔
لفح جمع الجمع اسم است چه اسمی جمع اسم است و چهار جمع اسم است و
اسامی بالف محدوده نوشتن یا ثاسے مثلثه نگاشتن یا بالف و لون
جمع کرده سامیان گفتن این هر سه و به محض غلط است از چهار بحر کشف
و مدار۔

اسوه
اسوله
اسامی

بفتح و عین ممل مفتوح و ثاسے مثلثه صاحب منتخب اللغات نوشتن
که ثاسے مثلثه غلط است و بیای موحده صحیح نام طاسے که عباس
دوس در امداد است که آن در طبع خود را از شعث گذرانیده و دوس
لفح و ال نام قبیله در زمین از صطلحات۔

شعث

الانعمت خان عالی بیاسے موحده آورده ۵ تو بعباس دوس
برده نسب و اوست دیدان معدة شعیب۔

لفح اول و کسرین معجز و نشید عین ممل مفتوح جمع شعاع و کسانیکه

شعاع

به سکون نشین خوانند خطاست غیاث -

اشرفی

بسکون نشین معجم و فتح زاسے عملہ درست زرد این منسوب است
بشرف کہ بادشاہ ہے بود سکہ زر بوزن وہ ماشہ بزبان اور واج یافت
از شرح دیوان خاقانی و کسانیکہ نفع نشین و سکون را خوانند غلط
محض است نعمت خان عالی گوید **۵** چیت عنقار و سپہ
کبریت احمد شرفی بہ کمیانو کرشدن یک ہفتہ پیش بود حسن -

شکبوس

بادل مفتوح ثبانی زردہ و کاف مفتوح و باے مضموم و واد مجبول نام
سبازر کشانی کہ بعد وافر سیاب آمدہ بود و در خم بزخم تر اورا کشند و
فردوسی گوید **۵** پیادہ مرزان فرستاد طوس بہ کہ تا اسپ
بتنام از شکبوس - این است عبارت جہانگیری تلخیص صاحب
مصطلحات و بہار عجم کہ بالکسر ضبط کردہ انداز غلط صاحب کشف اللغات
و شعر تاثیر نیز از کسر شکبوس آبادارد چنانکہ بر ذہن سلیم مخفی نیست
شعر محسن تاثیر **۵** از شکبوس گویہ تاثیر غم خورہ کہ ز شرم است
عشق تو فیروز جنگ تر بہ الا صاحب غیاث ہم بمطابق مصطلحات
بالکسر ضبط کردہ است -

اصمعی

نفع اول و ثالث یکے از تابعین باہر لغات عرب منسوب بجد خود
کہ اصمعی نام داشت و بکسر اول غلط از لب الالباب اصلی نوعے

از لغت عبس و آن لغت است که در اصل موضوع است چون
عماد -

اطروش بضم اول و سوم و او معروف و شین معجم معنی کرده که هندی بھرا
گویند از شرح و نصاب -

اقدار بافتح و دال ممله مفتوح بمعنی برادر زاده و خواهرزاده از کشف و
سروری و مدار و بران و شیرینی نوشته که صحیح است که برادر
پدر را گویند که عبرتی عم نامند -

افسارون بضم نه و فتح چنانکه مشهور شده از بران و موئد مدار و کشف و نر
بمعنی فحش و شوق شدن و این ظاهر عبارت مولوی جامی فرماید

اقربا بدان پاکان که ایشان زاده من بدین پاکیزگی افتاده ام من -
بکسر راء ممله جمع قریب که بمعنی خوشیا و ندرست و آنچه بعض
مردم بفتح را و ضم را خوانند غلط خص است کمالا یعنی علی صاحب
علم تخریف -

اقليم بالکسر و آن هفتین حصه شد از ربع مسکون که عبارت از زمین آباد است
و هر حصه طولانیست که کسیر مشرق دارد و کسیر مغرب و هر اقليم
نسب بدی که از سبعة سیاره است و در بعض کتب همای هفت
اقليم و مناسب است هر یک سیاره چنین نوشته اند چنانکه شیخ

محمد لاد صاحب مؤلف فضلا نوشته است هندوستان بابل
 و چین بمشتری و ترکستان بمرنج و خراسان یعنی ایران شمس
 ماوراءالنهر یعنی توران بزهره و روم ببطاردورج بلخ بقمر منسوب است
 و اطلاق هم تسلیم بر این ملک است مذکور مخالف قرار داد حکما
 و لفظ قلم از منتخب و کشف و غیره بالکسر ثابت شده است و بفتح
 غلط است -

آتش

بضمین اینجا از پیش امر اطعام به نوکران و هندو طعام پس مانده
 از مدار و این لفظ ترکی است گاهی مطابق رسم الخط ترکی الوش
 زیادت و او نویسد مگر خواندن آن و او خطاست - غیاث -

الحال

بفتح بمعنی اکنون مرکب است از الف و لام عهد و کلمه حال بعضی از مردم
 که یک لفظ مفرد دانند و بالکسر خوانند غلط محض است - غیاث -

الفیه شلیفیه

کتاب است که حکیم براه تقویت باه با و شاهی شش مثل بز کمال
 عجیب بسیار ترتیب داده بود از نسخه هفت قلم معلوم شد

در لغت ستان می آید الفیه کنایه از فرج ازین جهت زن بدگام
 راشلف گویند سوزنی عایش تو باد در کس آن کنده پیر شلف

انوری در جو گوید **ع** جلی چسبیده بوده اند حرف به الفیه شلیفیه
 تبار و نسب شمع همه در آرزو سے ایر بزرگ به دست بر کس

زنان که من پرغیب اما با بیدرانت که قوسی شلیقه نام دارد فییه
گوید پس بمعنی فرج صحیح نباشد

الیه

بالفتح و یاء تخطائی نیز مفتوح بمعنی سرورین بالکسر چنانکه

مشهورست غلط است از منزل الاغلاط و بحر الجواهر و در شرح و

نصاب و کنز الیه لفتح بمعنی دنبه گو سپند گوشت سیرن حیوان

زند و او باش که اقبل و بخاطر می رسد ظاهر جمع لوطی است که از عالم

الوط

رئود که جمع رندست و این قسم جمع موافق عربی و فارسی زبانان

عربی دان می آرند چراغ هدایت صاحب بحار عم گوید که درین تامل

چه در رندست رافا کلمه است پس صلی بود و همزه الوط از حرف صلی

نیست پس جمع لوطی چه قسم درست باشد مگر آنکه گویم در لفظ تحریف شده

و صحیح لوط بر وزن سقوط بر قیاس مبنود که جمع هندست -

این لفظ هم کسب از لفظ اله که هم ذات حق تعالی است و از حرف

الهی

یای تنکلم پس بمعنی مجموع اله من است و در بعضی محسلی بای این

لفظ مکرم براس نسبت نیز مضموم می شود چنانکه درین عبارت

که حکم الهی اینچنین بود و کسانیکه این بار از نفس کلمه دانش خطا است

والهی نام یکی از قسام ثلاثه حکمت نیز است و قسام ثلاثه حکمت است

ریاضی و طبیعی و الهی پس الهی علیست که بحث کرده شود در آن از اموریکه

بوجود خارجی و تعقل هر دو محتاج نباشد بسبب ماده و آن معرفت
 الهی تعالی است و مقربان حضرت را که بفرمان او حساب دیگر موجودات
 شده اند چون عقول و نفوس و حکام و فعال ایشان غیبات لغات
 مولوی جامی **ع** الی غنچه امید بخش گنج زر و ضربه دیدن با
 بضم اول در فتح ثانی و ثالث و در آخر همزه جمع امیر از منتخب عجب از بعض
 مردم بے لغات که بسکون سیم خوانند۔

امرار

اهمائی

بالضم و تشدید سیم کمسوز نام دختر ابوطالب یعنی خواهر حقیقی حضرت
 علی کرم الله وجهه که خواهر عم زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه
 و سلم باشند از همکاران شیخ عبدالحق و جامع الاصول و کسیرمختص
 فارسی است و آنچه که بعضی از اهل لغت بمعنی عمه آنحضرت نوشته اند
 محض غلط است۔

لفتح اول و کسر نون و تشدید تحتانی بمعنی آرزوها و مرادها این جمع است
 که بالضم باشند بمعنی آرزو و بالف معدوده خواندن یا به تخفیف یا دانستن
 غلط است گر فارسیان معمول خود تخفیف یا خوانند از کسر و مدار و
 منتخب و لفظ امانی به تخفیف یا بمعنی نسوب با مان که بمعنی امن است
 و هم نسوب با مان است بحذف ناسه فوقانی۔

امانی

بالکسر و ناسه فوقانی نیز نسوبه که نسبت یافتن و بمعنی افزون شدن

انتهای

و بالیدگی از قاموس و صراح و منتخب و مدار و کنسز و بجزار و محرم و بعضی
مردم که بمعنی پر و مملو گویند غلط است -

انوثیت

بضمینین بزیادت یا سه تختانی غلط است بمعنی زن شدن و ماده
بودن و انوثت بدون یا سه تختانی صحیح بخلاف رجولیت که مصدر
بعلیست چرا که رجل هم جا است و انثی مشتق است از انانوثت
لیکن چون انوثیت نام در کلام ثقات واقع شده است عمالش
جایز باشد چنانکه عرفی گوید **ه** باین نشه انوثیت باین
در لطن در اندازد -

انمودن

بضم هم مضموم و ذال معجمه مفتوح بمعنی نموده نمودار و در فارسیان

گاسته مجازاً بمعنی اندک مستعمل میشود باید دانست که صاحب
قاموس نمودن بدون الف و یفتح نون معرب نموده نوشته است
و انمودن را که بالف است خطا گفته لیکن از مفتح سکاکی کتب
معتبره دیگر معلوم شد که انمودن بزیادت الف صحیح است چرا که
صاحب مفتح در علم عربی زیاده از رتبه صاحب قاموس
و هر دو شارح مفتح انمودن را که بالف است صواب دانسته
معرب نموده گفته اند بضم نون بدلیل آنکه قاعده تعریب دلالت
میکند که معرب نموده باشد چه دال مملو در تعریب بذال معجم

بدل سے شود و لفظ نموده کہید نیچانڈ کو ز شدہ صیغہ ہم مفعول است
 نہ ماضی و نمونہ مخفف نموده است۔

انتظار

چیز سے را بچشم داشتن بلفظ داشتن و بردن و کشیدن و
 کردن استعمال و انتظاری بزیادت یا سے مصدری خطاست مگر
 نزد بعضی فارسیان جائز غیاث۔ ظہوری گوید **ع** هر دل ز تو
 شکس ریز جیستر چون گوشه چشم انتظاری۔

انعام بالکتاب بود شدن و صاحب مزمل لا غلاط نوشتہ کہ این لفظ غلط
 چرا کہ باب نفع استعمال مختص بسلج و تاثیر است مگر استعمال آن
 بسیار است۔

انگاشتن بکاف فارسی یعنی دانستن و پذیر داشتن و بکاف عربی خواندن غلط
 از جہانگیری و لغت بابا۔

انگشت بر کنایہ از ہستند عامی سخن حاجی قدسی گوید **ع** ناز شک زبان را
 اثر ہے ہست از ان بہ قدسی انگشت ز نذر لب پیمانہ خویشیں۔ و
 صاحب بھار عمین را بمعنی منع کردن از سخن گفتن آورده و
 ذکر کردہ ظاہر از ضد او ہست۔

اولی تر

لفظ تر محض زاید است بمعنی بہتر لفظ تر بر اسے مبالغہ نسبت چرا کہ
 اولی صیغہ ہم تفضیل است حاجت بمبالغہ دیگر ندارد یا آنکہ درین

ترکیب کلمه اول به بحر پیداست عمل می شود از چهار عجم و نورالمد در
 شرح گلستان نوشته که چون معنی تفضیلی از لفظ اولی
 مستفاد است کلمه ترخص زائد چون در کلام قدما کثیرا استعمال
 صلاح نمی توان کرد چنانچه سعدی فرماید **○** سخاوت بھر
 حال اولی تر است **○** سخاوت کن مهر کنیک اختر است -

اویس قرنی

بضم اول و فتح داو و قاف را سه جمله همدرد و مفتوح نام ولی کا
 منسوب بقرن مکه قرن لغتجین نام بیده است در ملک یمن از قاصد
 و منتخب و صراح و سکون را خواندن غلط است -

ابابنتی

بضم اول و سکون ثانی و فتح با سه موصده و تاس فوقانی و یاء
 مجهول بمعنی ساز و دیراق و این لفظ در حقیقت است است بدون
 یا تحتانی بمعنی ساز دیراق چون در انشایا واقع شده است لهذا
 در پنجاب رعایت بعضی کسان بیان نوشت ظاهر بودن بی غلط
 کاتبان است که بجای کسر موصوف یا نوشته است یا آنکه
 براس تعظیم باشد یعنی ساز و دیراق بزرگ و بسیار -

ایالت

ایزاد

بالکسر سیاست و نگارشدن و لفتح غلط از منتخب و کشف و کسز -
 بمعنی زیاده غلط است چرا که درین جا بودن یا تحتانی بمقتضای
 زاس فعل و جبه ندارد چرا که اصل این اجوست گرازاده بحسب

قیاس صحیح باشد .

ایاس بالفتح نام غلام سلطان محمود غزنوی و بین ممالک این بدل زای
معجم است از بران -

ایسان بالفتح گوشه عالم با این مشرق و شمال ظاهر این لفظ هند است
نیات اللغات -

ایس بالفتح بمعنی اکنون و بمعنی بهبوده و بالکسر مختلف این جمله از شیدی
و کشف و بران و در بهار عم معنی اینکه هم اشارت است لغزب و بی
نیز آمده و فتح اول و کسر حمزه که در دم است و نشانی است
جمع اسم و آنچه در کواغذ را ضی و الماک نویسنده که ایام است برگه
نزدان غلط است و بجای آن ایامه داران صحیح است چه یکسر کشتنی
و فتح میم در ترکی خوراک و در زمین را گویند و ایامه با کسره و یاء کشتنی
غیر لغوی و فتح تیمم هم با معنی آید و این تفاوت است بعضی ترک است

باب کسری

بار خدا آنکه همه کس را بار دهد درین بر غیر خدا اطلاق ندارد و الی بر یاد شاه نیز
اطلاق کنند مجرایین علی قوسی نوشته بار خدا یا ایزد جل و علا
و معنی خداوند نیز آید ازین جهت جائز است که صفت مخلوق نیز

شود - و اله هر وی در صفت محدود گوید **پشت ملک**
 آصف هم قدر عنایت انوار به آنکه بر کل جهان بعد خداست
 بکافت فاری در یچه در روزی که براسه باد در خانه سازند
 بنازی آن را غره گویند و خانه که از هر چهار طرف بادگیر است
 و زیدن باد داشته باشد نیز مجدالدین علی قوسی نوشته
 شقای ری یا علی بنی نوس بریده گیری عجب است بدندان
 گرز را فیری عجب است به از چار طرف تیز در وی پیچید
 از بجز سبیل باد گیس عجب است بهار باد رو گویند
 طغمر اغیر از قفس که هر طرف دارد هزاران باد رو میتوان
 نمودن خوش هوا سخانه در بسته را اما باید دانست که غره
 یعنی در یچه چنانکه در عوام شهر گرفته اصلش از لغت یافته است
 در لغت یعنی بالا خانه است در قاموس گفته لغره لغره لغره
 و از لغت سبیل نیز چنین معلوم می شود پس غره یعنی بادگیر گفتن
 غلط خواهد بود و معنی ثانی البته درست باشد.

بادگیر


فتح و فتح چهارم که با سه مؤنه است نام طبعی که مقرر بان
 خسرو پدید بود در فن سبقتی همارت عظیم داشت و این
 در کتب از بار که معنی دخل در خصت است و به بالفتح یعنی خداوند

بادگیر

و دارند چون پر دیز او را حکم دخول مجلس مجمع اوقات داده بود
 لهذا باین لقب ملقب گردید از رشیدی و کشف و برهان و صفا
 برهان نوشته که لضم موحده و فتح آن نیز درست باشد و در
 رشیدی نوشته که ضمه خطاست -

لفح و اوست نه لضم آن بمعنی اعتبار کردن و قبول داشتن بلفظ
 کردن و افتادن و داشتن مستعمل از برهان و چهارم -

بکاف فارسی بمعنی شوخ و شنگ و طغیانگوش بر آواز بازی ^{ملفوظ}

دیگر در این لفظ بکاف عربی خطاست از برهان و چهارم حدیث
 و چهار شربت شعری که از شعر اسبایران  بازی دیگر بود
 آن نفس بازیگوش را چون برو قوس براندازد سرین هوش را

خوشامد گو دلاف زن و درهند وستان لقب قوسه ست که
 آن را بجات گویند و آن را باد خوان نیز نامند و همین صحیح است

بکسیر ماسه دوم نام شهر قریب کوفه و لضم بانغیب فصیح از موندو
 برهان و در مصطلحات نوشته که نام شهر بیت از عراق و در انجا

چا بهیست که هاروت و ماروت دران معذب اندقال عزوجل
 ببابل هاروت و ماروت و بعضی اهل لغت لضم سوم نیز نوشته اند

و شعر اہم آورده تلموری گوید سبت درد کن آن چشم پیدایشود

باور

بازیگوش

باد فروش

بابل

بان خواه ساحران بابل است - سلیم گوید بیت در عشق
ایدل از سحر و فسون ایمن مباش ^{در} خانه مهر و بر این صحرائی
چاه بابل است - بنا سے قافیہ ہر دو غزل بر ضمیر است -

بان

نام در ختیت و نام خوشبو سے دشک بید را نیز گویند از بر بان
و تحقیق این است کہ بان در ختیت نازک و خوشنما کہ از تخم آن در دنیا
گیرند و بسیار نافع و خوشبو باشد و آن درخت ملک ^{بسیر} و
و در ہندوستان نباشد و آنچه بعضی نوشتند کہ بان معنی درخت
سہجنہ است و بعضی گویند کہ درخت بکائن ہر دو غلط است از ^{منتخب}
و خیابان و در فارسی معنی رنگ و معنی دارند آید چون
فیلبان و در ہندی بان چیز است کہ مبارزت پر کرده بعد از
بر فوج مخالف اندازند و آن شکل ہوائی باشد کہ شبازی
معروف است ظاہر نامش آگن بان است چہ بان در ہندی تر
را گویند و آگن معنی آتش -

ہستان معنی قدیم و گذشتہ و معنی کہنہ این لفظ را بسا سے فارسی

خواندن خطاست از رشیدی و کشف و بران و جہانگیری

بازرگان لفتح زائے معجم معنی سوداگر این مخفف بازرگان است و

مرکب ہند از لفظ بازر کہ معر و دست و از لفظ گان کہ برائے

لیاقت آید پس بمعنی بازارگان کسے کہ لایق بازار باشد و آن
 سوداگرست و کسانیکہ بضم زار خوانند خطاست از کشف برہا
 و در بھار عجم نوشتہ کہ بازارگان جمع بازارہ کہ بہ ہائے نسبت
 بمعنی کسیکہ در بازار نشیند و بازارگان بفتح زای بمعنی مخفف
 بازارگان و اطلاق آن بر شخص و حد از عالم مترگان و دندان
 کہ جمع مژدہ دندانست بمعنی مفردستعمل نشود و بمعنی سواگر
 مجازست۔

بارغ لفظ باغیت در کرمان نذر صفایان از اہلی ایران تحقیق شدہ
 و اعظ گوید ۵ تا عکس گل روسے تو در چشم تراست
 و اماں پر از خون مندرہ بارغ لفظ است۔

بارغ کوچک و کسانیکہ بضم زار خوانند خطاست از کشف۔
 بضم سیم در فتح قاف و فتح ہا و بعدہ ہا سے دیگر کہ بدل از ناست بمعنی
 بار و بر و سخن گفتن و کسانیکہ فارا کمسور خوانند یاد را خراب ہا
 می نویسند و یک ہا می خوانند خطاست لایق آن بود کہ این لفظ

را در باب سیم می نوشتیم لیکن بنا بر اصلاحی در اینجا نوشتہ شد
 بفتح ہو صدہ اول و سکون ثانی و عین معجمہ بمعنی طوطی در حشر
 ثانی را با سے فارسی نیز نوشتہ اند از ہاں۔

نچاق

بکسر باسے موحده و جم فارسی بر وزن کتاب بمعنی کار و از لغات ترکی که بغایت معتبرست و بعضی نچاق بنون نوشته اند و در اصطلاحات هم باسے موحده و تشدید جم فارسی آمده۔

بچشک

بکسرین باسے موحده و جم فارسی و سکون شین معجم کاف عربی بمعنی طبیب از بریان در شبیری و بهانگیری و در فرینگ نورالدین حسین بکسر اول و فتح ثانی و در کشت و مدار بضم شین مکر اول صحت۔

بجول

بضم شین با و جم عربی بر وزن مبول بمعنی استخوان و تالنگ و پانس و بازی قمار که از استخوان سے سازند از بریان و مدار بر وزن مبول و در رشیدی لغتین و این لفظ ترکیست و در لغات ترکی که بغایت معتبرست بضم باسے موحده و جم حیم و او مع دوله غیر مفوظ واقع شده و همچنین صحت۔

بجیر

بفتح اول و کسر ثانی و نزد بعضی بضم اول و فتح ثانی نام رباب که در راه شام آنحضرت را در ایام طفلی پیغمبر آخر الزمان شناختن ایمان آورده بود۔

بکل

بکسرین بخشیدن جرم و عفو کردن گناه از لطایف و مدار و در بهار عجم بمعنی سمان آمده و صاحب غیث گوید چون در

فارسی حائے حطی نیامده ظاهر بحمل لفظ عربی باشد حال
 آنکه در لغات معتبره عربی مثل صراح و قاموس و منتخب غیره
 اما بحمل هیچ معنی نیامده ازین معلوم شد که در اصل این فعل بوده باشد
 نتیج اول و کسر با س هوز صیغه صفت مشبیه بمعنی ترک کرده و مراد
 گذاشته شده و مجازاً بمعنی معاف و شامل ماثور ازین فعل بالفتح
 که مصدر است بمعنی ترک کردن و گذاشتن به مراد کما فی الصراح
 و القاموس پس از غلطی کاتبان قدیم و عدم التفاتی این تعلیم
 بحائے حطی شهرت گرفته یا آنکه در اصل این کلمه است باشد صیغه امر
 از پدیدن بمعنی گذاشتن که در بعض محسوس معنی هم مفعول واقع میشود
 چنانکه گزین که صیغه امر است بمعنی هم مفعول است عمل بگیرد پس
 بجز تقدیر به س هوز درست باشد مگر آنکه بودن حائے حطی
 بابدال باشد چنانکه در خیر و حال که در اصل همزه هال بوده لیکن
 این قسم دعوی ابدال خالی از ضعف نمیاید و می تواند که
 بحمل نفختین و تشدید لام بمعنی بجلال شدن چه با س موصوفه
 مفتوحه براسه زرافیت است یا بیت باشد بقاعده فارسی وصل
 باشع و تشدید لام مصدر چنانکه در منتخب است سروری که شارح
 گاستان است بعربی همین توجیه آخر اختیار نموده -